

زندگینامه حضرت ابوطالب (علیه السلام)

<?xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

امام صادق علیه السلام می فرماید :

«مثل ابي طالب مثل اهل الكهف حين اسروا الايمان و اظهروا الشرك فآتاهم الله اجرهم مرتين؛»

مثل حکایت ابوطالب، مثل اصحاب کهف است که ایمان خود را مخفی کردند و اظهار شرک نمودند، پس خداوند اجر و پاداش آنان را دو چندان داد.

(بحار الانوار، ج 35 ص 72)

یکی از شخصیت‌های نقش آفرین صدر اسلام، حضرت ابوطالب پدر علی (ع) است. وی در هنگامی که پدر عالیقدر اسلام از همه سو هدف تیرهای زهرآگین مشرکان مکه بود مردانه از آن حضرت حمایت کرد و بدین وسیله در گسترش اسلام و تقویت مسلمانان نقش مهمی ایفا نمود.

متأسفانه این رادمرد الهی با همه فداکاری‌هایش از اسلام که بر دوست و دشمن پوشیده نیست سخت مظلوم واقع شده و تمام تلاش‌های او درباره پیامبر اسلام (ص) نه تنها در تاریخ به فراموشی سپرده شده بلکه حتی نسبت کفر و شرک به این مسلمان با فضیلت داده اند. لذا در این بخش بر آنیم با این شخصیت بزرگ اسلام آشنا شویم تا از این رهگذر علاوه بر آشنایی به فضایل و کمالات علی (ع) از دیدگاه وراثت، پاسخ اتهاماتی که بویژه به ابوطالب پدر علی (ع) نسبت داده شده و او را به شرک و کفر متهم نموده اند، داده شود. همچنین شبهاتی که به ایمان و اسلام این مرد الهی و وارسته وارد کرده اند با دلیل و برهان برطرف شود و با این حدیث شریف که در زیارت وارث آمده، آشنا شویم : «اشهد انک کنت نورا فی الاصلاب الشامخة و الارحام المطهرة لم تنجسک

الجاهلیة بانجاسها و لم تلبسک من مدلهمات ثیابها.» و بدانیم که ابوطالب و فاطمه بنت اسد، پدر و مادر علی هر دو از ابتدا موحد و خدا پرست و بر آیین توحیدی ابراهیم حنیف بوده اند. و پس از ظهور اسلام به پیامبر (ص) ایمان آوردند و با اعتقاد به دین و آیین محمد (ص) از دینا رفتند.

نام و نسب ابوطالب

نام ابوطالب، «**عمران**» است و بعضی او را «**عبدمناف**» نامیده اند. چون فرزند بزرگش «طالب» بود، او را ابوطالب خواندند. وی 35 سال قبل از تولد پیامبر اسلام (ص) در مکه معظمه در خانواده ای برجسته و خدا شناس دیده به جهان گشود. او با عبدالله پدر پیامبر (ص) برادر بود. پدرش «عبدالمطلب» جد پیامبر اسلام است که همه قبایل عرب وی را به عظمت و بزرگواری می شناختند و از او به عنوان مردی با کفایت و مبلغ آیین توحید ابراهیم یاد می کردند. عبدالمطلب، چنان مورد توجه دنیای آن روز بود که او را با لقب «**سید البطحاء**» آقای سرزمین مکه و حومه آن و «**ساقی الحجیج**» آب دهنده حاجیان خانه خدا و «ابوالساده» پدر بزرگواریها و «حافر الزمزم» ایجاد کننده چاه زمزم می خواندند. عبدالمطلب در حفظ و حراست وجود مبارک حضرت محمد (ص) بسیار کوشا بود. شیعه و اهل سنت بر این حقیقت معترف اند.

ابوطالب از چنین پدری به دنیا آمد و در خانه چنین شخصیت بزرگ و الهی پرورش یافت. ابوطالب چهار پسر و دو دختر داشت. پسران او ده سال با یکدیگر فاصله سنی داشتند. طالب پسر بزرگ اوست که از او نسلی باقی نمانده است. دومین فرزند او عقیل و سومین آنها جعفر معروف به جعفر طیار و چهارمین و آخرین فرزند پسری وی حضرت علی (ع) است. دو دخترش یکی فاخته نام داشت که او را «ام هانی» می خواندند و دختر دیگرش «ریظه» یا «اسماء» است. فرزندان ابوطالب همه از فاطمه بنت اسداند. (1)

گوشه ای از زندگانی افتخارآمیز ابوطالب

ابوطالب در خانواده ای خداپرست و موحد و در سایه پدری همچون عبدالمطلب که از کمالات روحی و امتیازات معنوی برخوردار بود، پرورش یافت. و همانند پدرش در مسیر آیین حنیف ابراهیمی قدم برمی داشت و منصب سقایت و آبرسانی به زایران خانه خدا و پاسداری از جان حضرت محمد (ص) را به نیکویی بر عهده گرفت.

ابوطالب نه تنها تحت تاثیر شرک و بت پرستی مردم مکه قرار نگرفت، بلکه در مقابل شیوه های جاهلیت ایستادگی کرد و نوشیدن مشروبات را بر خود حرام ساخت و خود را از هرگونه فساد و آلودگی، برحذر داشت. (2)

او نخستین کسی است که «**سوگند خوردن اولیای مقتول برای اثبات قتل**» را در امر قضا، سنت قرار داد و بعدها اسلام نیز آن را با نام «قسامه» تثبیت کرد. (3)

مورخان نوشته اند : «ابوطالب سه سال قبل از هجرت، بعد از آن که پیامبر (ص) و یارانش از «شعب» خارج شدند، در ماه شوال یا ذي القعدة در سن 84 سالگی از دنیا رفت.» (4) و در حالی دنیا را وداع گفت که قلبش لبریز از ایمان به خدا و عشق به محمد (ص) بود. بدنش را در مکه معظمه در مقبره حجون معروف به «قبرستان ابوطالب» دفن کردند. با مرگ او خیمه ای از حزن و اندوه بر پیامبر اسلام و مسلمانان آن روز که کمتر از پنجاه نفر بودند، سایه افکند زیرا آنان بهترین حامی، مدافع و فداکار در راه اسلام را از دست دادند. ابن کثیر و ابن اثیر نقل می کنند : «کفار قریش پس از وفات ابوطالب بر سر مبارک پیامبر (ص) خاک - و گاهی روده گوسفند - می ریختند. (5) اندوه مسلمانان چند روز بعد با درگذشت حضرت خدیجه، رکن دیگر اسلام و حامی پیامبر خدا، دو چندان شد. (6)

درگذشت ابوطالب و خدیجه کبری مصیبت بزرگی برای رسول خدا بود. پیامبر (ص) می فرماید :

«ما نالت قریش مني شيئاً اكرهه حتي مات ابوطالب»

تا زمانی که ابوطالب زنده بود، قریش نمی توانست هیچ گونه ناخوشایندی برای من ایجاد کند.» (7)

ابوطالب پس از درگذشت عبدالمطلب، کفالت و سرپرستی محمد (ص) را که هشت ساله بود به عهده گرفت و تا هنگام وفاتش، 42 سال تمام پروانه وار به گرد شمع وجود او گشت. و در تمام حالات، در سفر و حضر از او حراست و حفاظت کامل نمود و در راه هدف مقدس پیامبر اسلام که نشر آیین یکتاپرستی و ریشه کن کردن شرک و بت پرستی بود از هیچ کوششی دریغ ننمود، حتی به مدت سه سال در کنار پیامبر (ص) و سایر بنی هاشم در «شعب ابی طالب» - که دره ای خشک و سوزان بود - به سر برد. وی همواره ایمان خود را کتمان می کرد تا بهتر از اسلام و حضرت محمد (ص) دفاع نماید. او در ضمن اشعاری این حقیقت را بازگو می کند.

«ليعلم خيار الناس ان محمداً نبىً كموسى و المسيح بن مريم اتانا يهدى مثل ما اتيا به فكل بامر الله يهدي و يعصم و انكم تتلونونه في كتابكم بصدق حديث لا حديث المرجم»

شخصیت های فهمیده بدانند که محمد؛ مانند موسی و عیسی پیامبر است.

همانطور که آن دو پیامبر هدایت آسمانی داشتند او نیز دارد؛ و تمام پیامبران به فرمان خدا مردم را راهنمایی و از گناه باز می دارند.

و شماها اوصاف او را در کتابهای آسمانی به درستی می خوانید؛ و این گفتار صحیحی است و رجم به غیب نیست. (8)

ابوطالب و راهب مسیحی

ابوطالب علاقه شدیدی به حضرت محمد (ص) داشت. در خانه خود او را بر فرزندان و سایر اهل خانه ترجیح می داد. اتفاقی پیش آمد که بر علاقه اش نسبت به او افزود و سعی خود را در حفاظت و مراقبت از جان او دو چندان کرد. آن اتفاق، سفر تجارتي ابوطالب به شام بود. هنگام حرکت، محمد (ص) که هنوز دوازده بهار از عمر او

نگذشته بود زمام شتر عمو را گرفت و در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود گفت : «عمو جان، مرا به که می سپاری؟»

ابوطالب از این جمله اندوهگین شد و تصمیم گرفت برادرزاده اش را همراه خود ببرد. او را بر روی شتری که خود سوار بود جای داد و با خود به شام برد، در طول مسیر به محلی به نام «بصری» رسیدند. دیری در آن جا بود و راهبی نصرانی در آن سکونت داشت. رهبانان دیگر برای دیدار از راهب بزرگ به آنجا می آمدند. هر سال قافله ای از قریش از آن محل می گذشت و راهب به آنها اعتنایی نمی کرد. در آن سال بر خلاف گذشته، راهب از اهل قافله دعوت به عمل آورد و آنها را اطعام داد.

راهب متوجه ابری شد که بر فراز قافله قریش سایه افکنده است. دانست کسی در میان این جمع مورد عنایت خدای بزرگ است. اهل قافله پس از آن که به دعوت راهب وارد صومعه شدند، راهب دید ابر از حرکت باز ایستاده است. سؤال کرد : «آیا کسی از قافله بیرون مانده است؟» گفتند : «کودکی نزد شتران و بارها مانده است.» راهب گفت : «بگویید او هم داخل شود.» محمد (ص) وارد شد. راهب قامت او را به دقت نظاره کرد. یکی از اهل کاروان خطاب به راهب گفت : «در گذشته از ما پذیرایی نمی کردی، آیا پی آمدی روی داده است که ما را به حضور پذیرفته ای؟» راهب در پاسخ گفت : «آری چنین است. شما اینک میهمان من هستید» پس از آن که اهل کاروان غذا خوردند و متفرق شدند، راهب با ابوطالب و حضرت محمد (ص) در کنجی در خلوت به گفتگو نشستند. راهب خطاب به محمد (ص) گفت : «ای پسر، تو را به لات و عزی - دو بت بزرگ در مکه - قسم می دهم که هر چه را می پرسم پاسخ گویی.»

حضرت محمد فرمود : «لا تسألني باللات والعزي فوالله ما ابغضت شيئا قط بغضهما؛ با سوگند به بت لات و عزی از من چیزی سؤال نکن. به خدا قسم به هیچ چیزی مانند آنها بغض و عداوت ندارم.» راهب گفت : «پس تو را به خدا قسم می دهم سؤالات من را پاسخ گویی.» حضرت محمد (ص) گفت : «از هر چه می خواهی سوال کن.»

سپس راهب مطالبی درباره حالات حضرت، از خواب و بیداری و سایر کارهایش پرسید. حضرت همه را همانگونه که راهب فکر می کرد و در انجیل و سایر کتابها درباره پیغمبر خاتم خوانده بود، پاسخ داد. سپس تقاضا کرد که بین دو شانه او را ببیند. راهب مهر نبوت را میان دو شانه حضرت مشاهده کرد. بعد سؤالاتی از ابوطالب کرد. از او پرسید : «این پسر با تو چه نسبتی دارد؟ گفت : «فرزند من است» راهب گفت : «او فرزند تو نیست» ابوطالب گفت : «او فرزند برادر من است» راهب پرسید : «پدرش کجاست؟» ابوطالب گفت : «پدرش در هنگامی که مادرش او را آبستن بود از دنیا رفت.» راهب کلام ابوطالب را تصدیق کرد و گفت : «او را به مکه بازگردان و در حفظ او از دست یهود کوشا باش.»

«فوالله لئن راه و عرفوا منه ما عرفت ليبغنه شرا فانه كائن لابن اخيك هذا شان عظيم فاسرع به الي بلده؛

به خدا سوگند، اگر یهود به او دست یابند و آنچه من درباره او دانستم بدانند، با وی دشمنی خواهند کرد و او را می کشند. این کودک آینده بسیار روشن و درخشانی دارد، سریع او را به شهرش برگردان.» (9)

ابوطالب این داستان را به شعر درآورده است. دو بیت آن را می آوریم.

«ان ابن امانة النبي محمدا عندي يفوق منازل الاولاد لما تعلق بالزمام رحمة و العيس قد قلصن بالازواد»

محمد پسر آمنه که پیامبر است، مرتبه اش نزد من از فرزندانم بیشتر است.

هنگام سفر عنان مرا گرفت؛ در آن حال که مانند گیاهان پیچنده بر من پیچیده بود، بر او شفقت ورزیدم. (10)

اسلام ابوطالب و تهمت هاي ناروا

علمای امامیه و نیز علمای زیدیه و برخی از علمای (11) اهل سنت به استناد روایات اسلامی و حکایات تاریخی که در صفحات بعد خواهد آمد، بر این عقیده اند که ابوطالب پس از بعثت پیامبر (ص) و اعلان علنی اسلام در سال سوم بعثت پس از نزول آیه «و انذر عشیرتک الاقربین» (12) به آیین حیاتبخش اسلام ایمان آورد و تا روزی که زنده بود مسلمان بود و با دلی مالمال از ایمان و اخلاص به آیین توحید از این دنیا رفت اما برای آن که از آیین یکتاپرستی بهتر دفاع کند و مسؤولیت خود را در حفظ جان پیامبر (ص) در پیشبرد اهداف اسلام بیشتر ادا نماید، تقیه کرد و ایمان و اعتقاد خود را نسبت به اسلام و پیامبر (ص) کتمان نمود.

اما مع الاسف بعضی از علمای اهل سنت به دور از حق و انصاف در اسلام ابوطالب تردید کرده و در مقام اظهار نظر توقف نموده و گفته اند که نسبت به اسلام ابوطالب امر به ما مشتبه است و در مسلمان بودن او تردید داریم. (13) برخی دیگر از علمای اهل سنت که نسبت به امیرالمؤمنین علی (ع) کینه قلبی داشته و برای جلوگیری از نشر فضایل آن حضرت از هیچ کوششی دریغ نمی کرده اند، برای پایین آوردن مقام و منزلت آن حضرت، نه تنها اسلام پدرش را انکار نموده، بلکه با گستاخی تمام گفته اند: «بعضی آیات کفر و عذاب در قرآن کریم در شان ابوطالب نازل شده است. درباره کسی که ابن ابی الحدید می گوید: «ان الاسلام لولا ابوطالب لم یکن شیئا مذکورا؛ اگر ابوطالب نمی بود از اسلام هم خبری نبود.» (14)

گروهی از نویسندگان اهل سنت با نقل گفته های این مغرضان در کتابهای خود، بدون اینکه تحقیق و بررسی در این باره کرده باشند. افکار مردم عوام را نسبت به این بزرگ مرد الهی و فدایی اسلام و قرآن، مخدوش کرده اند و کار را به جایی رسانده اند که اگر شیعه ای در مکه معظمه کنار پل حجون بخواهد بر سر مزار ابوطالب فاتحه ای بخواند و طلب مغفرت نماید، با تمسخر و عتاب مواجه خواهد شد.

مغرضان و متعصبان چون نتوانسته اند حمایتهای شجاعانه و فداکاریهای مخلصانه آن مرد بزرگ را از اسلام و پیامبر (ص) انکار نمایند از این طریق خواسته اند آن از خود گذشتگی ها را توجیه نمایند و گفته اند که ابوطالب حمایتهایش از روی ایمان و اعتقاد به پیامبر (ص) نبوده بلکه به دلیل نسبت فامیلی و روی علاقه شدیدی که به برادرزاده اش محمد داشته است، در برابر مخالفان و مشرکان می ایستاد و از او دفاع می کرد تا جان پسر برادرش سالم بماند. اما به آیین و مکتب محمد (ص) کاری نداشت.

با اندکی تأمل و دقت در حمایتها و جانفشانی های مخلصانه ابوطالب به بی اساس بودن این توجیهات و بی انصافی و غرض ورزی دشمنان اهل بیت پی می بریم؛ زیرا مگر ممکن است شخصیتی مثل ابوطالب که از مقام و منزلت والایی در بین قریش و مردم مکه برخوردار بوده بر خلاف اعتقاد درونی خود و فقط بر اثر نسبت خانوادگی حاضر شود تمام هستی خود را فدای محمد (ص) نماید؟ آیا ممکن است برای شخصیتی مثل ابوطالب به دلیل دوست داشتن برادرزاده اش فرزند خود علی (ع) را در خدمت او گزارد و سفارش کند تا پای جان از آیین او حمایت نماید؟ و خود نیز حاضر شود مدت سه سال در شعب ابوطالب گرسنگی و تشنگی و فشارهای روحی و جسمی را

تحمل کند و در کنار محمد (ص) و یارانش به دلیل تعصب قومی و فامیلی بماند؟ بدون تردید حمایت‌های همه جانبه ابوطالب از پیامبر اسلام انگیزه الهی و معنوی داشته است؛ نه انگیزه ای مادی و تعصب قومی. به طور قطع او تشخیص داده بوده که «پیامبر (ص) مظهر کاملی از انسانیت و فضیلت است و آیین او بهترین برنامه سعادت بشریت است، و دفاع از چنین مکتبی، فضیلت و شرف است.» از این رو او با عقیده به آیین و مکتب اسلام در مقام دفاع از برادرزاده اش برخاست و مدت ده سال باقیمانده عمرش که پس از بعثت آن حضرت در قید حیات بود، لحظه ای از فداکاری و از خودگذشتگی ننشست و با قلبی مملو از ایمان و اعتقاد به خدا و قیامت و پیامبر (ص) جهان را وداع گفت و در جوار رحمت حق و رضوان او قرار گرفت سلام و درود خدا و پیامبران و فرشتگان بهشت بر او باد.

در فداکاری و ایمان ابوطالب همین بس که ابن ابی الحدید درباره اش چنین اشعاری به ثبت رسانده است :
«و لولا ابوطالب و ابنه لما مثل الدین شخصا فذاک بمكة آوی و حامی و هذا بیثرب جس الحماما تکفل عبد مناف بامر و اودی فکان علی تماما» (15)

اگر ابوطالب و فرزندش علی نبود، ستون دین برپا نمی شد.
ابوطالب در مکه از دین خدا حمایت کرد و به آن پناه داد؛ و علی در مدینه کبوتر دین را به پرواز درآورد.
ابوطالب کاری را در دست گرفت و چون درگذشت علی آن را به اتمام رسانید.

پی نوشت ها :

- (1) الفصول المهمة، ص 30.
- (2) سیره حلبی، ج 1، ص 184.
- (3) ابوطالب مؤمن قریش، ص 116.
- (4) کامل ابن اثیر، ج 1، ص 507.
- (5) بدایه و نهایه ابن کثیر، ج 3، ص 120؛ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 507 (6) «وفات خدیجه سه روز یا 35 روز و یا 55 روز بعد از وفات ابوطالب واقع شده است.» (کامل ابن اثیر ج 1، ص 507).
- (7) همان مدرک.
- (8) تفسیر مجمع البیان، ج 7، ص 34.
- (9) سیره ابن هشام، ج 1، ص 191، سیره حلبی، ج 1، ص 191؛ طبقات الکبری لابن سعد، ج 1، ص 129؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 32؛ الغدیر، ج 7، ص 342.
- (10) الغدیر، ج 7، ص 343 به نقل از تاریخ ابن عساکر، ج 1، ص 269 و دیوان ابوطالب، ص 33.
- (11) زینی دحلان، مفتی مکه متوفای 1304، از کسانی است که در میان علمای اهل سنت به مسلمان بودن ابوطالب اعتراف نموده است.
- (12) شعراء (26) آیه 214.
- (13) ابن ابی الحدید معتزلی، از جمله کسانی است که در اسلام آوردن ابوطالب توقف کرده است. او پس از نقل روایات و حکایات و تحلیل گفتار علما، ده ها صفحه از شرح خود بر نهج البلاغه (ج 14، ص 52 - 84) را در تایید مسلمان بودن ابوطالب و جرح و تعدیل آن مطلب نوشته است؛ ولی قبل از پایان بحث چنین می نویسد : «فاما

انا فان الحال ملتبسة عندي الاخبار متعارضة و الله العالم بحقيقة حاله كيف كانت؛ من نسبت به اسلام ابوطالب تردید دارم و حال او به دلیل اخبار متعارضه مشتبه است و خداوند بهتر از حال او خبر دارد که آیا مسلمان بوده است یا خیر.» سپس در چند سطر بعد می نویسد : خلاصه کلام آن که روایاتی که دلالت بر اسلام ابوطالب دارد بسیار زیاد است و چون روایاتی هم داریم که او به آیین قوم خود از دنیا رفته است، به مقتضای قانون اصولی جرح و تعدیل باید توقف کرد. و می گوید : «فانا في امره من المتوقفين؛ من نیز در مسلمان بودن ابوطالب از موقوفین هستیم.» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14 ص 82). هر انسان با انصافی اگر توجه به اوضاع صدر اسلام و زمان زندگانی ابوطالب داشته باشد و با توجه به اصل تقیه و کتمان ایمان ابوطالب برای حفظ و حراست از جان پیامبر (ص) نباید در ایمان و اسلام ابوطالب تردید به خود راه دهد و روایاتی که در مسلمان نبودن ابوطالب آمده اگر جعلی نباشد، از روی تقیه بوده است. به نظر مؤلف عقیده ابن ابی الحدید نسبت به ابوطالب این بوده که او ابوطالب را مسلمان می دانسته و معتقد بوده که وی با اسلام از دنیا رفته است لکن او نیز تقیه کرده و از تهمتهای علمای متعصب زمان خود ترسیده و جرات نکرده با صراحت عقیده خود را درباره مسلمان بودن ابوطالب بیان دارد. و الله اعلم بحقيقة حاله.

(14) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 142.

(15) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 84.